



روایت خبرنگار «فرهیختگان» از سفری ۴ روزه به شاگرد، منطقه‌ای که نیازهایش تغییر کرده است

عقب‌ماندن روایت‌ها از بشاگرد

روایت دوم: مدرسه جهادی؛ ایده‌ای برای جهاد فرهنگی

سه‌شنبه دوم شهریور

ساعت ۹ صبح سه‌شنبه به سمت بشاگرد حرکت کردیم و بار هم سالی‌ها بچه‌ها از دوستان مدرسه جهادی شروع شد.سوالم در این باره بود که مدرسه جهادی را چرا شروع کردند وهدف از این کار چه بود. کاظم رستمی یکی از مسئولان مدرسه جهادی خواندن در این مورد می‌گوید: «پیشنهادهای شکل‌گیری مدرسه جهادی خواندن» به‌صورت ترکیبی شکل گرفت و متعلق به یک فرد یا نهاد خاصی نبود. این پیشنهاد توسط امین توتولیان در نهاد کتابخانه‌ها و دست‌اندرکاران و دفعه‌مندان اردوهای جهادی مطرح و به مرور به ایده‌ای بخته تبدیل شد. پس از بحث و گفت‌وگوهای مختلف هم دو محور اصلی استعدادیابی و توانمندسازی بچه‌های مناطق محروم به‌عنوان هدف در نظر گرفته شد. به‌عنوان مثال در زمینه استعدادیابی سرآش مسائل و مشاغل مثل نقاشی،

روایت اول: بشاگرد حاج عبدالله

دوشنبه اول شهریور



عاطفه جعفری خبرنگارگز و فرهنگ

جدید مدرسه جهادی خواندن، داده شد. در آن لحظه فقط به اسم بشاگرد فکر کردم و بدون هیچ‌کس قبول کردم و حالا جای‌ای قرار گرفته‌ام که دوامه انتظار کشیده بودم. انتظار برای دیدن جایی که فقط در کتاب‌ها درموردش خوانده بودم و مطمئنا جذایتهای زیادی داشت

با توجه به کارهایی که در روزنامه داشتم ساعت ۵ و دیرتر از بقیه به فرودگاه رسیدم و سریع کارت‌پرواز را گرفتم و سوار هواپیما شدم. در این دوامی که تا رسیدن به این سفر وقت داشتم، سعی کردم مطالبی را که در قالب کتاب، مستند و حتی فضای مجازی درمورد این مکان عجیب و دوست‌داشتنی وجود داشت، بخوانم تا به این برسم که باید از چه منطقی به این سفر نگاه کنم که هم جدید باشد و هم بتواند گرای از مشکلات آجایز کند. بشاگرد آسش با حاج عبدالله الوالی که خود دوست من می‌شود اسم بشاگرد را آورد و پادای از او خدماتی که در آنجا داشته است، نبود. بشاگردی که حاج عبدالله در زمان جنگ آن را پیدا کرد و با همه وجود برای ساختن واقع محرومیتش تلاش کرد. به فرودگاه کرسیدیم و سوارون شدم تا به سمت پایت حرکت کنیم. هوا گرم است مثل تهران اما شرجی بودنش حوری است که انگار نفس آدم میراند می‌آید و می‌خواهد همراهش یک کولر داشته باشد و از آن جداشود. شاید برای ما که به هوای شرجی عادت نداریم سخت است اما برای مردم بندرعباس عادی است و از این گرما کافه نیستند.

میناب یک ساعت و نیم تا بندرعباس فاصله دارد و در مسیر از بچه‌های مدرسه جهادی که باهم به این سفر آمده بود و سوارهای مختلفی پرسیدیم و سعی می‌کردند با حوصله به سوال‌ها جواب بدهند. شب در ایستگاه میناب در مدرسه مستقر شدیم. تا سفرمان به بشاگرد از آن صبح سه‌شنبه شروع کنیم.

روایت چهارم: بهشت ملکن

چهارشنبه سوم شهریور

صبح سه‌شنبه صبح انگار جور دیگری بود، از شب قبل برامان را دیده بودم و باید برای تدریس به کتابخانه روستایی ملکن می‌رفتم. جایی که برایمان شناخته‌شده بود اما خاص به آنجا داشتم. ملکن تا خمینی شهر ۲۰ دقیقه فاصله داشت. چیزی که خیلی برلم جالب بود شلوغی کتابخانه و حضور بچه‌ها بود. کلاس در سالن جلسات کتابخانه برگزار می‌شد. مثل همیشه اول خودم را معرفی کردم و از کارم و حضور در رسانه گفتیم تا اسم روزنامه برده شد. یک نفر در کلاس دستش را بالا برد و اجازه گرفت تا صحبت کند و گفت: «من گزارش‌ها و مصاحبه‌های شما را در «فرهیختگان» خوانده‌ام، «اسمش را ضعیفم. آنقدر برام عجیب بود که اصلا نمی‌دانستم باید چه بگویم؟ حدود سه ساعت باهم صحبت کردیم از شایعه‌ها گفتیم از رسانه و سواد آن گفتیم که اگر نباشد باعث می‌شود تا کم شسوم در دنیای بی‌روپیگر فضای مجازی. حرف‌هایم که تمام شد اجازه خواستند صحبت کنند. از دلگیری‌هایشان گفتند که نسبت به بشاگرد در کل کشور وجود دارد. گلایه داشتند که محرومیت بوده اما محرومیت دلیل بر این نیست که ما کتابخوان نباشیم. فرهنگ‌دانش‌ناهم باشیم. حرف‌هایشان گلایه داشت اما گلایه را هم با مهربانی می‌گفتند. ملکن را دوست داشتند و آنجا را بهشت می‌دانستند. هدفشان این بود که هر جایی که رفتند باز به همین روستا برگردند و برای روستایشان فعالیت کنند. کارتشکیلاتی و جدی کنید. اولین ورود ما به کار فرهنگی و به‌خصوص کار انتشاراتی تلاش برای انتشار کتاب زندگی حاج عبدالله بود که در نهایت منجر به کتاب تا خمینی شهر شد. بعد از رفتن حاجی رشته اصلی گزارش را در ملکن پیدا کردم.

روایت پنجم: بشاگردی که بود، بشاگردی که هست

چهارشنبه سوم شهریور

سوال‌ها و دفعه‌هایی که بچه‌های ملکن داشتند باعث شد تا دنبال کسی باشم که جواب این سوال‌ها را بدهد و بتواند استدلالی بیاورد. بعد از پرس و جوهای فراوان به حسن ادیب‌زاده انتشارات صها رسیدم که سال‌ها است در خمینی شهر است و کارهای زیادی انجام داده است. از ادیب‌زاده در مورد ضرورت حضور در بشاگرد از ابتدا می‌پرسیم می‌گوید: «یک فضای بعد از انقلاب در خصوص محرومیت‌هایی که در شهرها و روستاها وجود داشت، ایجاد شد. در جاهای مختلف هر کسی که سرکشی می‌کرد حساس روی این بود که اگر نقطه محرومی دیده می‌شود پیگیری کند و کاری انجام بدهد. در حالی که منطقه بزرگی است. خیلی‌ها گمان می‌کنند بشاگرد روستاست، در واقع این منطقه بزرگی است. حاج عبدالله الوالی در آن زمان چند روستای بشاگردی را بیند و به افراد مختلف می‌گوید که اینجا مشکلات زیاد است. سفری رفتند و وقت گذاشتند و گزارش تهیه کردند تا اینکه گزارش را به مسئولان آن زمان بدهند و فکری شود. این اتفاق در اسفند سال ۶۰ افتاد. در این سال حاج عبدالله به منطقه می‌آید و آن سفر ۲۰ روز طول می‌کشد و تقریبا تنها می‌شوند. ابتدا گروه زیادی با ایشان می‌آیند و وقتی می‌فهمند کجای می‌خواهند بروند می‌شوند و دور می‌گردند و ۲۰ نفر با حاج عبدالله می‌مانند و به روزی یکبار می‌شود و برمی‌گردند و در اواخر سفر حاج عبدالله دیگر تنها است.

۲۰ روز طول می‌کشد و حاج عبدالله تلاش می‌کند تمام روستاها را ببیند ولی آن زمان بشاگرد بیش از ۵۰۰۰۰۰ روستا داشته است. حتی تا ۹۰۰ روستا هم می‌رفته است. البته خط‌میری که اسم بشاگرد را برای آن می‌گذاریم به بشاگردی که امروز به‌عنوان شهرستان شناخته می‌شود متفاوت است. یعنی برگزرت است. گزارش برای مادر برده می‌شود. اما فقط یک جمله می‌گوید که به داد بشاگرد برسید و همین جمله برای حاج عبدالله مشق می‌شود که جبهه‌ها را کند و بشاگرد رسیدگی کند.

از وضعیت فعلی و ضرورت موسسه جهادی چهار نفری مدرسه پرسیدیم می‌گوید: «مجموعه سال ۸۲ کار خود را شروع کرد. مادر بشاگرد کار نمی‌کرد، آن زمان که اردوی جهادی می‌رفتیم سمت خورستان بودیم و یکسری فعالیت‌های فرهنگی داشتیم. نکته‌ای که باعث تشکیل و موسسه شدن جمع ما شد حاج عبدالله الوالی بودند. ایشان با چند تا از بچه‌های ما رفات داشتند و قیلا جدا گانه به بشاگرد آمده بودند و توصیه‌شان بود که کارانشکیلاتی و جدی کنید. کار خود را به کار فرهنگی و به‌خصوص کار انتشاراتی تلاش برای انتشار کتاب زندگی حاج عبدالله بود که در نهایت منجر به کتاب تا خمینی شهر شد. بعد از رفتن حاجی

دوشنبه ۷ شهریور ۱۴۰۱ شماره ۲۴۷۲

۱۲

فرهنگ

دوشنبه ۷ شهریور ۱۴۰۱ شماره ۲۴۷۲

۱۳

فرهنگ

ادامه از صفحه ۱۲

روایت ششم: تغییرات کار جهادی در بشاگرد

پنجشنبه چهارم شهریور

چهارشنبه آنقدر شلوغ بود که ناساعت ۱۲ شب به‌رگزاری کلاس گذشت و بر این همین پنجشنبه را فرصت داشتم که بشاگرد را بیشتر برگردم و جاهایی که تا به حال ندیده بودم را ببینم. یکی از این مکان‌ها سند بشاگرد بود سدی که حاج عبدالله الوالی با زحمت فراوان توانسته بود آن را احداث کند تا مشکل آب‌بشاگرد را بتوانند کمی بهبود ببخشند.

یکی از مکان‌های جذاب در روستاها یا شهرهای کوچک کتابخانه‌های آنجا است. کتابخانه‌ای که تبدیل به نقطه فرهنگی می‌شود. در بشاگرد هم دقیقا همین اتفاق افتاده است. کتابخانه ملکن دقیقا همین حالت را دارد و همه کارهایی که بعد فرهنگی دارد در کتابخانه رقم می‌خورد.

مدرسه جهادی خواندن هم دقیقا همین کار را دنبال می‌کند یعنی می‌خواهد از مدرسه، حوزه و کتابخانه برای کار فرهنگی استفاده کند. مبنی رزمانی، دبیرکل نهاد کتابخانه‌ها که برای حضور در این دوره مدرسه جهادی و همچنین بازپدید از کتابخانه‌های بشاگرد آمده است درمورد مدرسه جهادی و رویکردی که برای آن وجود دارد می‌گوید: «در فضای توسعه‌ای

فرهنگی خوبی داشت. ایجاد حاج عبدالله‌های بشاگردی داشت این بود که این مردم با اوج محرومیتی که دارند خیلی متدین هستند در اوج محرومیت میمانان و باز هستند و این میمانان نوازی با رزمه‌های منی است. یعنی فقط بحث خونی نیست، از طریق دین آموخته‌اند این طور باشند. اعتقادات شیعه که دارند و عزاداری که دارند، همین زمینه دینی باعث شد این روند پیش رود و نگاه حاج عبدالله نیز این امر را تقویت کرد و عملی‌ای که وارد کرد، روحانی و اساسی‌دی که به منطقه آورد با این نگاه بود و کارهای عمرانی‌ای که این بود که در هر جایی توانست مسجد حسینیه برای مردم ساخت و مدرسه‌ها را با نگاه انقلابی کار کرد و حتی به کادرهایی که می‌آورد دقت داشت و اینکه خود علمیه‌ها و خاهران و برادران ساخت. تفریباتی توان گفت قوی‌ترین حوزه علمیه‌هاست هرگز برای بشاگرد است. همه اینها نشان می‌دهد منطقه چه تغییراتی کرده است، از ابتدا می‌خواستیم درمورد صحبت‌هایی که با بچه‌ها در ملکن داشتیم پرسیم و سوال آخر را به همین سبست می‌رم و درمورد تغییر نگاه رسانه‌ای به این منطقه با توجه به پیشرفت‌هایی که انجام شده است، می‌پرسیم ادیب‌زاده می‌گوید: «بشاگرد این تغییرات را کرده است، اما باید از چه منطقی به این موضوع نگاه کرد، این نگاه را در بین جوانان بشاگردی وجود دارد که حالا که محرومیت به جایی رسیده که اوضاع در شرایط خوبی



روایت هفتم: مردم هم کمک کنند

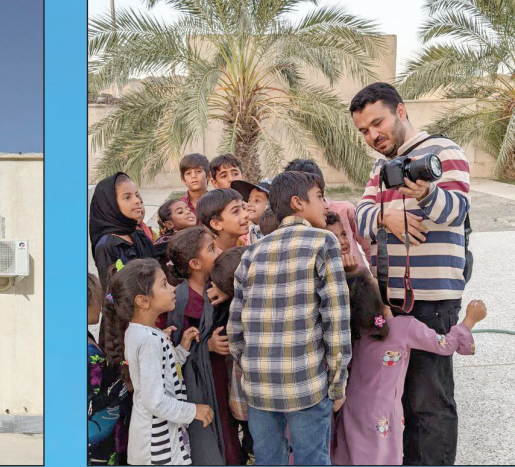
پنجشنبه چهارم شهریور

روز پنجشنبه دوباره به کتابخانه ملکن رفتیم و این بار چون شمارهایشان را داشتیم، قرار گذاشته بودیم تا باز هم باهم صحبت کنیم، راضیه، دارند، به‌خصوص تصور اینکه بشاگردی یک روستا است. همین کار در بشاگرد روستاهایی هستند که در آنها هیچ‌چیز درست است. یک روستای بسیار آباد که مردم وضع بدی ندارند. همین طوط که در تهران هم ممکن است، این وضعیت در برخی مناطق وجود داشته باشد. اما به لحاظ فرهنگی رشد زیادی در این منطقه وجود دارد. بشاگرد تغییراتی را می‌کند که در تمام این تغییرات بیان نشده، هرچاسم بشاگردی آید یا محرومیت است. ممکن است هر گروهی که به اینجا می‌دند، نقطه‌ای بودند که خیلی محروم باشند این گذشته را بخن می‌آورد. چیزی که از بشاگرد منتقل شد و می‌شود تغییرات آن نیست. ما در جاهای دیگر این مطالب را بیان کنیم، می‌گویم بشاگرد امروز بشاگرد نیروی انسانی است. یعنی الان کسی اهل باشد و بخواد برای انقلاب نیروی خوب انتخاب کند باید به بشاگرد بیاید. خیلی ساده است. ممکن است ضعف‌هایی از یکجایی باشد و به خاطر ویژگی منطقه و کم‌توجهی به منطقه است ولی از جهت‌های دیگر آدم‌ها و ندین و اعتقاد عجیبی که به انقلاب دارد جلو است و همراه با این است که توسعه‌ای یعنی توسعه با نگاه توسعه غربی فضای رشد و فرهنگ درس خواندن و دانشگاه رفته‌اند. این بشاگرد امروز است.

فضاهای متفاوت و مختلفی انجام شد. رزمانی در ادامه صحبت‌هایش به توجه به بشاگرد به‌عنوان یک قطب مهم اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما بخوایم درمورد کار جهادی صحبت کنیم چندانمی توانیم از بشاگرد بگذریم. شاید اولین جایی که به این سک و مدل مورد توجه واقع شود خدمات در آن رفت آنجا بود و این مدل فرهنگی بعدها بدان ملحق شد. البته آسیب‌هایی هم ممکن است داشته باشد که باید درباره‌اش صحبت کنیم. یک مدل جهادی فرهنگی در بشاگرد اتفاق می‌کند، توجه به کار بیشتر است و دقت روی موضوع بیشتر است، آن انرژی را وارد فضای رسمی کنیم و موتور محرک برای حرکات ایضایی با عملیات‌های مقطعی را انجام دهیم و بعد به سراغ کارهای دیگر برویم. توفیقی اتفاق نمی‌افتد.

باز هم تأکید می‌کنم که بشاگرد یک مدل استثنا است چون بشاگرد و خمینی شهر استثنایی داشت که پایه کار جهادی در آن وجود داشت و شاید جدی‌تر این موضوع در آن پیگیری شد و پیشرفت حاصل شد. چند دوره مدرسه خواندن برگزار شد و خروجی‌های خوبی داشت. فکر می‌کنم سه دوره بود. در

توجه پایدار و هدفمند باشد. نرم‌افزارهای داخل آن نیز درست



روایت آخر: باید بنویسیم

جمع پنجم شهریور

روز جمعه روز آخر بود. پنجشنبه شب به اختتامیه مدرسه جهادی و خدا حافظی، بچه‌ها گذاشت و پنجشنبه خدا حافظی، چهارچهره و گروه مختلف در فضای مجازی شنا توانیم کنار هم کتابخوانی داشته باشیم و درمورد موضوعات مختلف صحبت کنیم. ساعت ۹ صبح پرواز را در عباس به سمت تهران است و نگاهم به ابرهایی است که در آسمان است و به این فکر می‌کنم که این ۴ روز برلم کلی درس داشت و مهم‌ترینش همین تغییر رنگی است که بچه‌های بشاگرد به آن اصرار داشتند، تغییر رنگی که ابتدا به خودم به‌عنوان خبرنگار و بعد هم به رسانه برسی گردد که باید تغییر کار را گزارش و مستند و فیلم‌نشان بدهیم. باید همان قدر که از محرومیت نوشتیم حالا از کارهایی بگویم که انجام شده و توانسته بخشی از بشاگرد را از این محرومیت نجات دهد. باید بگویم از کارهای جهادی فرهنگی که خیلی کم انجام می‌شود اما همین کم آنقدر کارهای بزرگی است که نمی‌شود به راحتی از کنارش گذشت و در نهایت به قول سهراب سپهری: چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید....



ادامه از صفحه ۱۳